



۲۰۱۷/۰۳/۲۴



م. اسحاق نگارگر

وای بر مظلومان جهان

راستی وای بر مظلومان جهان نمی دانم کدام شاعر گفته است که:

مروت است نگهبان عاجزان ورنه

دیت نخواستہ هرگز کسی ز گشتن مور

آری موران جهان مظلومانه می میرند زیرا که زورمندان در خانه های شان «منفعت» ها دارند و با زورگویی از آن «منفعت» ها دفاع می کنند. آقای ترمپ می لافد که میان مکزیک و امریکا دیوار می زند تا مظلومان مکزیکی برای گریز از فقر وارد «بهشت» امریکا نشوند و مصارف آن دیوار را نیز از مردم مکزیک می گیرد زیرا که ضعیف است و زور در بازو و زر در ترازو ندارد. بیچاره خشوی مرحومه من که وقتی شور و شوق های جوانی ما جوانان را در راه محو بی عدالتی های اجتماعی می دید؛ فیلسوفانه سر تکان می داد و می گفت: «جهان به ظلم آباد است» و اینک تجربه زندگی به ما هم می گوید که جهان ظلم آباد است.
به قول بیدل:

دنیا الم غفلت و عقبی غم اعمال

آسودگی از ما دو جهان فاصله دارد

«وای به حال مظلومان جهان» را من پارسال در همین روز نوشته بودم. نگارگر ۲۲ فیروزی ۲۰۱۷ برمنگهم

وای به حال مظلومان جهان

"ما در سوریه منافع اساسی داریم" (پوتین)

روزگاری که شاگرد مکتب بودیم برخی از همصنفان ما بودند که نسبت به دیگران زورآورتر بودند و معمولاً این زور را از راه زورگویی و زور نمایی به دیگران نشان می دادند و غالباً به دور این زورگویان و زور نمایان حلقه ای از سر سپردگان گرد می آمد که هم از خود دفاع می کردند و هم به دیگران زور می گفتند. در آن روزگار گاه گاه اداره مکتب در کار این زورگویان مداخله می کرد و می کوشید جلو جنگ و بگیر و بزن شاگردان را بگیرد. ما می پنداشتیم که این جنگ ها و لجاجت های ناشی از آن خصلت های دوران شاگردی بود و هنگامی که شاگردان بزرگ می شوند نوعی وقار و هیمنه کسب می کنند و از شر آن جنگ ها که هرگز در آن معلوم نمی شد که حق به طرف کی است و یا چه کس حق چه کس را غصب کرده است، نجات می یابند. در آن جنگ ها پرسش و طلب دلیل عملی مبتنی بر ترس بود و هنگامی که سردسته به سربازان خود اعلام می کرد که وقت رخصتی با فلان دسته جنگ

داریم دیگر سربازان کنجکاو در باره علت جنگ را نشانی از جبن تلقی می کردند و اصل عمده همین بود که هر دسته در کنار سر دسته خود می ایستاد و می دیدی که جنگ هرگونه دلیل و استدلال را در نطفه خفه می کرد.

من نمی دانم که در مکتب های دخترانه نیز این گونه جنگ ها و دسته بندی های ناشی از آن وجود داشت و دختران نیز همدیگر را موی کنک می کردند یا آنان در مسالمت به سر می بُردند و این گونه مبارز طلبی ها تنها در میان بچه ها وجود داشت. به هر صورت وقتی از مکتب و فاکولته فارغ و وارد جامعه شدیم دیدیم که موضوع جنگ به همان سادگی دوران مکتب نیست و این جا مغلق تر گردیده است. مثلاً می دیدیم که دو نفر خان بر سر زمین دعوی دارند و مردم نظر به موقعیت خود جهت این یک یا آن یک را گرفته اند. خصوصیت بارز این جنگ ها این بود که عدالت و تسلیم شدن به نیروی حق و قانون در آن دیده نمی شد. انتخابات ما با جنگ ها آغاز و با جنگ ها پایان می یافت و ما که چقدر در فرهنگ این جنگ ها غرق بودیم و بازی های ما نیز با همین جنگ ها آمیخته بود. اشیا و حیوانات را نیز با هم جنگ می انداختیم. شیشه جنگی بود و تار جنگی و قچ جنگی و گاو جنگی و شتر جنگی و صد گونه جنگ دیگر و ما ساده لوحانه فکر می کردیم که دنیای پیشرفته و متمدن خویشتن را از شر این گونه جنگ ها نجات داده اند و هر جنجال خود را در سایه قانون حل و فصل می کنند. وقتی در غرب آمدم این جا ملتفت شدم که همان زورگویی و زور نمایی ما در میان اینان به نام (بلی اینگ) وجود دارد و گاو جنگی اسپانوی ها به مراتب وحشیانه تر از سگ جنگی و قوج جنگی ماست.

ما که تجاوز روس ها را بر کشور خود آزموده بودیم و اتفاقاً بهانه نیز این بود که ما (روس ها) از انقلاب ثور دفاع می کنیم و جلو مداخلات "امپریالیزم امریکا"، "شونیزم چین" و فلان و بهمان دیگر را می گیریم. بر دهات ما بم ریختند، مردمان بیچاره ما را کشتند و بالاخره مجبور شدند که راه خود را بگیرند و بروند و هنگام رفتن هم به ما نگفتند که بالاخره جلو مداخلات امریکا را گرفتند و یا در آخر کار برای امریکا گفتند ما که نتوانستیم حالا نوبت توست که ضرب شستی به این مردم لجوج نشان بدهی.

مردم سوریه با دیکتاتوری حافظ الاسد به جان رسیده بودند تا که بالاخره عزرائیل به داد مردم سوریه رسید و گریبان شان را از چنگ آن دیکتاتور رهانید. میراث پدر به پسر رسید و مردم که انتظار داشتند این دیکتاتور جوان و تحصیل یافته غرب ممکن چیزی از آن دیار آموخته باشد و بداند که دیگر دوران دیکتاتوری به پایان رسیده است. رعد و برق بهار عرب که لرزه در پیکر دیکتاتوران عرب افکنده بود نشان داد که غرب و به عنوان رکنی از غرب روسیه دیکتاتور پرور استند. برای خود و در کشورهای خود دموکراسی می خواهند (گرچه پوتین در همان روسیه نیز چندان علاقه به دموکراسی ندارد.) ولی می پندارند که شرق آری شرق بدبخت هنوز استعداد دموکراسی را نیافته است و برای اینکه جلو شان هفتخوان رستم ایجاد کنند گاه برای شان القاعده می سازند و گاه داعش و الشبাব و بوکوحرام و صد مصیبت دیگر تا به مرگ بگیرندش و به تب راضی کنندش.

و اکنون روسیه و پوتینش چه می گویند؟ "ما در سوریه منافع اساسی داریم" و به خاطر همین منافع است که روزانه بر مردم بدبخت سوریه بم می ریزند و سی، چهل تا پنجاه مرد، زن و کودک سوری را می کُشدند. آری منافع دارند درست همان منافع استعماری و استثمارگری که در افغانستان داشتند. پوتین حق دارد که تجربه افغانستان را در سوریه دنبال کند ولی وقتی عربستان سعودی شاید تنها برای یک لاف می گوید که "در سوریه عسکر می فرستم" پوتین او را تهدید می کند که خاکت را به توبره می کشم و این چیزی نیست جز همان زورگویی و زور نمایی که در افغانستان

آزموده شده است. کس نیست به پوتین بگوید که اگر تو محق استی که در سوریه مداخله کنی و "منافع اساسی" تو آن مداخله را توجیه می کند، دیگران نیز در آن جا منافی دارند و می توانند همانند تو مداخله خود را توجیه کنند. بدبخت مردم سوریه استند که با این همه کار فرما که هریک نیز پشت خاطر خواهان خود را خرخره می کنند آنجا را نیز مانند افغانستان یک کشور و چهل رهبر می سازند. پوتین خاک افغانستان را نتوانست که به توبره بکشد و مسلماً خاک عربستان را نیز نمی تواند بکشد. اما زورگویی و زور نمایی که حرف مفت است. آیا روسیه به راستی جرأت می کند که در این لانه زنبور دست بزند. من اطمینان ندارم و فکر می کنم که همان سان که گلازنوست سر گرباچف را خورد حمله بر عربستان سعودی مسلماً سر پوتین را می خورد.

من که می بینم آن وقت ها که ما شاگرد مکتب بودیم اداره مکتب ما قدرت مقابله با زورگویی و زور نمایی یا (بلی اینگ) را داشت اما امروز اگر جهان را همان مکتب خود فکر بکنیم اداره این مکتب یعنی اداره ملل متحد قدرت مقابله با (بلی اینگ) زور گویان را ندارد. شاید همان شعر منسوب به حافظ راست می گوید که:

هر کسی روز بهی می طلبد از ایام

مشکل این است که هر روز بتر می بینم

فاعتبروا یا اولی الابصار روز دوشنبه ۲۲ فیبروری ۲۰۱۶ برمنگم نگارگر

